

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی  
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر  
شماره پیاپی: سیزدهم - پ ۱۳۹۱  
از صفحه ۸۳ تا ۹۸

## آیین تعلیمی کفن و دفن و سوگواری در هشت اثر حماسی\*

(شاه‌نامه، گرشاسب‌نامه، اسکندرنامه، ظفرنامه، مه‌بهارات، اودیسه، ایلیاد و انه‌اید)

سهیلا ذوقی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی: واحد کرج - ایران

احمد ذاکری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج

### چکیده:

سایه سیاه و سنگین مرگ، این دغدغه همیشگی ذهن بشر، همگام با زندگی همواره با انسان بوده و این راز مخوف پیوسته ذهن او را به خود مشغول داشته است. بشر راه‌های بسیاری را برای مقابله با مرگ یا فرار از آن آزموده ولی راه به جایی نبرده، لذا تلخی حضورش را پذیرفته و بدان تن داده است. با قبول واقعیت مرگ، هر ملتی به فکر افتاد تا این بخش از زندگی را بنا بر مذهب و فرهنگ و سنت خویش با آداب خاصی پاس دارد. رفتگان را بزرگ بشمارد و خود را در برابرش آماده کند. شاید وصیت کردن، نمایش آمادگی در برابر مرگ باشد. در این مقاله سعی شده تا حد امکان به آداب سوگواری در چند اثر حماسی پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: مرگ، آیین کفن و دفن، سوگواری، فرهنگ تعلیمی، ادبیات

حماسی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۳۱

soheila.zoghi@yahoo.com

\* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۳

<sup>۱</sup> - نویسنده مسؤول - پست الکترونیکی:

### مقدمه:

در مقابل واقعیت تلخ و اندوه‌بار مرگ که شرنگ نیستی بر کام آمال انسان می‌چکاند، کسی را یارای گریز و ستیز نیست. بنابراین همگان سر تسلیم در برابر آن فرود آورده و با حکم و اراده‌ی معبود ازلی که در لوح تقدیر، به قلم تقریر نوشته است. دامن از خاک تیره برچیده و بر دیار باقی می‌شتابند.

از دست دادن و فقدان یک عزیز به خصوص فوت و درگذشت بزرگان و نام‌آورانی که بر ملک‌دل‌ها حکومت می‌کنند، بسی درد آور و دل‌گداز است. و تحمل بار سنگین غم و پریشانی آن به مراتب دشوارتر می‌باشد. اکثر سوگواران و ماتم‌زدگان از فرط اندوه و کثرت حرمان خاک تیره بر سر افشانده و با چنگ رخسار خویش را خسته و گریبان دریده و زلف خود را آشفته می‌ساختند و آتش به سرای و خانمان خویش می‌افکندند. آن‌چنان که در کلام فرزانه توس آمده، آتش افروختن، زین اسبان نگون ساختن و دم اسبان بریدن و کافور پراکندن و جامه عزا به تن نمودن از مصادیق بارز آیین سوگواری در زمان‌های دیرین و در داستان‌های شاه‌نامه می‌باشد.

در این مقاله سعی شده به بررسی برخی از آیین‌ها و رسوم سوگواری و کفن و دفن در میان مردم روزگاران مختلف پرداخته شود:

### ۱- آیین غسل و کفن کردن

آداب شستشو و کفن پوشاندن مردگان یکی از رسومی است که از دیرباز بین مردمان فرهنگ‌های مختلف رایج بوده و به طوری که فردوسی درباره شستن و کفن پوشاندن رستم چنین بیان می‌کند:

بفرمود تا تخت‌های گران	بیارند از هر سویی دُر گران
ببردند بسیار با هوی و تخت	نهادند بر تخت زیبا درخت
گشاد آن میان بستن پهلوی	برآهیخت زو جامه خسروی
نخستین بشستندش از خون گرم	برویال و روی و تنش نرم نرم
همی عنبر و زعفران سوختند	همه خستگی هاش بر دوختند

همی ریخت بر تارکش بر گلاب      بگسترد بر تنش کافور ناب  
به دیبا تنش را بیاراستند      از آن پس گل و مشک و می خواستند  
کفن دوز بر وی بیارید خون      به شانه زد آن ریش کافور گون

(فردوسی، ۱۳۸۰، جلد ۶: ۱۲۹۹)

با توجه به این که کفن دوزی در آیین مهرپرستان و زرتشتیان وجود ندارد اشاره به این مسأله در شاهنامه جای بسی تأمل است چون همان گونه که در ابیات زیرین آمده، آنها اغلب بعد از شستن جسد بزرگان، آن را می شکافتند و با کافور و مشک و عبیر و گلاب مومیایی می کردند.

از آن پس بکافید موبد برش      میان تهی گاه و مغز سرش  
بیا گند یکسر به کافور و مشک      به دیبا تنش را بگردند خشک

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۷: ۱۴۹۶)

برادران ایرج نیز بعد از کشتنش بدین گونه سرش را مومیایی کردند و به نزد فریدون فرستادند:

بیا گند مغزش به مشک و عبیر      فرستاد نزد جهان بخش پیر

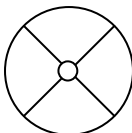
(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۸۲)

در گرشاسب نامه نیز درباره نحوه شستن و مراسم بعد از آن چنین آمده:

چوشیون از اندازه بگذاشتند      پس آن گاهش از تخت برداشتند  
بمشک و گلابش بشستند پاک      سپردند اندر ستودان به خاک

(اسدی طوسی: ۴۷۰)

بنابراین ستودان برای زرتشتی ها بوده و دیگر کفن نداشتند. آنها بر بالای کوه یا تپه ستودان می ساختند در وسط آن چاهی می کنند، در درجات ستودان که به شکل دایره بود مردگان را در هوای آزاد قرار می دادند تا کرکس ها و حیوانات از گوشت آنها سود ببرند سپس استخوان ها را درون چاه می ریختند و به جای آنها مردگان جدید قرار می دادند. حتی برای آن که زودتر کار بدن مردگان تمام بشود، کرکس تربیت می کردند که گوشت ها زودتر خورده شود و جا برای مردگان دیگر باز گردد. به تصویر ستودان توجه شود:



مآخذ تصویر ستودان: اردشیر آذرگشسب، ۱۳۵۸: ۲۱۸

ستودان مخفف استودان است و آن دخمه و گورستان مغان است که مردگان خود را آنجا گذارند تا استخوان ایشان در آنجا جمع شود. (دهخدا، در زیر واژه ستودان) مراسم غسل و کفن کردن مرده در اسلام نیز بسیار مورد تأکید قرار گرفته، حمدالله مستوفی در کتاب ظفرنامه در این باره می‌گوید:

چو سال عرب برده و هشت گشت      ز اسلامیان بی کران در گذشت  
ز طاعون وبایی به شام اندرون      پدید آمد از شرح دادن فزون  
در آن ملک گشتند چندان هلاک      که بی غسل و تکفین سپردند به خاک

(مستوفی، ۱۳۸۰، جلد ۲: ۱۳۶)

اما آیین شستن مردگان در سایر ادیان و فرهنگ‌ها نیز مرسوم بوده از جمله در کتاب اودیسه آمده است: "ای پسر نیک بخت پله، ای آخیلوس که همانند خدایانی، تو در میدان‌های تروا، دور از آرگوس، کشته شدی... چون دور از هنگامه جنگ ما تو را با کشتی‌ها بردیم، پس آنکه پیکر زیبایت را با آب نیم گرم و بوی خوش شستیم تو را بر روی بستری گذاشتیم. آنگاه فرزندان دانانه در کنار تو اشک‌های سوزان فراوان ریختند" (هومر، ۱۳۷۰: ۵۳۴)

حتی در آیین ملّتی مثل بوداییان و هندیان که مرده‌ها را می‌سوزانند رسم بر این بوده که مرده را قبل از سوزاندن غسل می‌دادند چنان‌که در کتاب مهابهارات در این باره آمده: «اگر مردی نیک کردار باشد و در خانه بمیرد او را در دولی کرده در محلی که مردم را می‌سوزانند برسانند و او را غسل داده داغ کنند» (مهابهارات، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۳۱) و در کتاب ایلید نیز درباره شستن و کفن کردن مردگان آمده: «آن پهلوان به یاران خود فرمود آتشی در زیر تشتی بزرگ بیفروزند، پیکر پاتروکل را که به خون و خاک آلوده بود بشویند، تشت بزرگ را به جا گذاشتند، آب درون آن ریختند، هیزم را

افروختند، شراره برخاست، و دیری نگذشت که آب گرم شد. همین که بانگ جوشش آن را در روینه پر بانک شنیدند، پیکر را شستند، روغن بسیار بر آن ریختند. جوهری کهن و گران بها بر زخم‌هایش پراگندند، و او را بر بستر مردگان خوابانیدند، کفنی نازک به گردش جادادند، پرده سفید برو پوشانیدند.» (هومر، ۱۳۴۹: ۵۷۲)

## ۲- آیین تابوت و جسد آراستن

دیگر آداب سوگواری آن بوده که بر مردگان به ویژه اگر از شاه‌زادگان و بزرگان جنگجو بوده، تابوت زرین ساخته و به طلا و جواهری می‌آراستند و پیکر در گذشته را به پرنیان و دیبای گران می‌پیچیدند و نیز تابوت و جسد را معطر ساخته و برای خاک‌سپاری دخمه‌ای بر وی می‌کنند و اگر مرده از جنگ‌جویان و دلیران میدان رزم بود، سلاح و ابزار نبرد وی نیز آراسته و به یادش ماتم برپا می‌داشتند. چنان‌که رستم در سوگ اسفندیار این‌گونه اقدام می‌کند:

یکی نغز تابوت کرد آهنین	بگسترد فرشی ز دیبای چین
بیندود یک روی آهن به قیر	پراکند بر قیر مشک و عیبر
ز دیبای زربفت کردش کفن	خروشان بر او نامدار انجمن
از آن پس بپوشید روشن برش	ز پیروزه بر سر نهاد افسرش
سرتنگ تابوت کردند سخت	شد آن بارور خسروانی درخت

(همان، ج ۶: ۱۲۱۳-۱۲۱۲)

و در گرشاسب‌نامه درباره تابوت و نحوه آراستن آن چنین آمده:

یکی خانه دیدند از لاژورد	برآورده از شفشفه زر زرد
چو زلف بتان شفشها تافته	سراسر به یاقوت و دُر بافته
یکی پهن تابوت زرین دروی	جهان زو چو از مشک بگرفته بوی
بفرمود گرشاسب که آن را ز جای	بیارند بیرون میان سرای
نبد هیچ‌کس را به تابوت دست	هر آن‌کس که شد نزدش افتاد پست
وگر ز آن ز گوهرها ببردی کسی	ندیدی ره از چند جستی بسی

(اسدی توسی: ۱۸۵)

و در جای دیگر در گرشاسب‌نامه درباره تابوت سیامک چنین بیان شده:

پدید آمد ایرانی از جزع پاک	چو چرخ شب از گوهر تابناک
همه بوم و دیدار تا کنگره	به دَر و زبرجد درون یکسره
بلورینه تختی درو شاه‌وار	بتی بر وی از زرّ گوهر نگار
ز یاقوت لوحی گرفته به دست	بر آن لوح خفته سرافکنده پست
ز بالاش تابوتی آویخته	هم از زرّ و از گوهر انگیخته
سپهد دگر ره ز پالیزبان	بپرسید و بگشاد گویا زبان
که این بت چه چیزست و تابوت چیست	همیدون نگارنده بر لوح کیست؟
چنین گفت کاین تخت و ایران و ساز	بدان کز سیامک بماندست باز
همین بزمگاه دلارای اوست	درین نغز تابوت هم جای اوست

(همان : ۱۷۹)

اما جای قرار دادن تابوت و یا جسد مردگان محل یا سردابه‌ای به نام دخمه بوده که اموات را در آن می نهادند. یک اتاق زیرزمینی که برای دفن میت به کار می رفت. کلمه دخمه در اوستا د خم [دَخْم] و در پهلوی دخمک معنی داغگاه است. یعنی محلی که مردگان را می سوزانند چه ریشه این کلمه (دگ) به معنی سوزاندن است و کلمه «داغ» از همین ماده است. ایرانیان در عهد باستان با هندوان در این عادت شرکت داشته اند و از خود اوستا مفهوم می شود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را می سوزانیدند و فردوسی در اشاره به این عادت قدیم می گوید:

همی هر کسی آتشی بر فروخت      یکی دخمه بست و یکی کشته سوخت  
دخمه بعضی از شاهان هخامنشی چون داریوش اول و جز او در نقش رستم درون مقبره است. (دهخدا، در زیر واژه دخمه)

در ماجرای دیدن گرشاسب دخمه سیامک را چنین آمده :

ز ملاح گرشاسب پرسید و گفت	که این حصن را چیست اندر نهفت
چنین گفت کاین حصن جایی نکوست	ستودان فرخ سیامک در اوست

بنش بر ز پولاد از زیز پوش      برآورده دیوارش از هفت جوش  
سپه گردش اندر به گشتن شتافت      بجستند چندی درش کس نیافت  
(اسدی توسی : ۱۷۸)

و در جای دیگر گرشاسب‌نامه درباره دخمه شاعر چنین گفته:

چو سازی مرا دخمه این لوح زر      به فرزند ده تا دهد زی پسر  
که تا او به رستم دهد زین نشان      بدانند همه آشکار و نهان  
چنین گفت با من ستاره شمار      که رستم کند دخمه سام سوار  
چو از دخمه بر گردد این لوح زر      سپارد به فرزند والا گهر  
که تا چاره ی دخمه او کند      در آن دم که ره سوی مینو کند

(همان، پاورقی : ۴۶۷)

نکته: جالب توجه این است که نظامی در اسکندرنامه به واژه دخمه اشاره کرده که به زمان قوم عاد بر می‌گردد آن‌جا که می‌گوید:

بر انداختم دخمه عاد را      گشادم در قصر شداد را

(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰ : ۱۵۹)

اما در مورد نحوه آراستن تابوت و جسد، ویرژیل در اثر خود انه اید آورده:  
«می‌فرماید پیکر پالاس را که دل را بس به درد می‌آورد، برگزیدند، و هزار جنگاور  
گزیده را از میانه تمامی لشگرش بر می‌گمارد که او را با شکوه و بزرگ‌داشتی بسیار  
همراه باشند. و سرشک‌هایشان را با سرشک پدر در می‌آمیزند؛ این کار تسکینی خرد  
است. اندوه و سوگواری چنان سترگ را، اما بایسته درد و دریغ‌پدیری است. بی‌درنگ  
می‌شتابند که با شاخه‌های درختان بچ و بلوط تورها و شبکه‌های تخت روانی نرم را  
بسازند؛ نیز بستری مرگ آلود را که شاخه‌های سبز بر آن سایه افکنده است، بر  
می‌افرازند مرد جوان را آرمیده بر لایه‌ای بلند از گیاهان، بر آن می‌نهند.

او اندوه‌گنانه پیکر مرد جوان را چونان واپسین گرمی داشت، در یکی از جامه‌ها فرو  
می‌پوشد، و با دیگری همچون سراندازی، گیسوانش را که در شراره‌های آتش خواهد  
سوخت، نهان می‌دارد. (ویرژیل، ۱۳۶۹ : ۳۵۴) و در کتاب ایلید در این باره چنین نوشته

شده: «برادران و دوستان هکتور استخوان‌های سفید شده‌اش را گردآوردند، دوباره اشک ریختند، ... این استخوان‌ها را در خمی زرین جا دادند، و چون آن را از پرده ارغوانی از بافته نازک و نرم پوشاندند، شتافتند و آن را در گودالی ژرف جای دادند، و بر روی آن سنگ‌های بزرگ انباشتند و به شتاب گور را بر پا کردند.» (هومر، ۱۳۴۹: ۷۴۶)

### ۳- آیین سوزاندن مردگان، خاکسپاری و مقبره ساختن

در اکثر فرهنگ‌ها و آیین‌ها رسم بر این بوده که مردگان را بعد از این که با مراسم ویژه‌ای می‌سوزانند آن را به خاک سپرده و در نهایت برای او گوری بر پا می‌کردند. به طوری که هومر در مراسم سوزاندن پاتروکل چنین آورده: «آنگاه کسانی که در خاک سپردن سرپرستی می‌کردند چوب‌های بلوط را روی هم چیدند، اخگری بر پا کردند، که درازا و پهنای آن صد پا را فرا می‌گرفت. با دلی گرفتار غم، پاتروکل را بالای اخگر جا دادند. شماره بسیاری از میش‌های پروار و گاوان را که شاخ‌های هراس‌انگیز داشتند قربانی کردند. آخیلوس جوانمرد از چربی این قربانی‌ها همه لاشه را پوشاند و پیکر آنها را گرداگرد آن انباشت آوندهای بزرگ به دست گرفت و انگبین و روغن در دو سوی بستر مرگ پاشید، ناله‌های بلند راند و چهار تکاور تنومند را به گرد آن انداخت، از نه سگ بزرگ که بر خوان خود می‌پرورد دو سگ را سر برید و آنها را به اخگر انداخت. دوازده بازمانده مردم پاک‌زاد تروا را که در خشمی که هیچ چیز نمی‌توانست آن را باز دارد با آهنینه خود از هم شکافته بود بدان واگذار کرد» (هومر، ۱۳۴۹: ۶۸۴) بعد از سوزاندن مردگان، برای آنها مقبره با گورگاهی بر پا می‌شده به طوری که هومر در این باره نیز گفته: «مانند این ستون‌های جنبش ناپذیر که بر سرگور مردی یا زنی نام‌آور افراشته‌اند، که دستخوش مرگ شده‌اند، و در برابر آن گردونه بسیار بزرگ پا بر جا مانده بود» در آن زمان بر گورها ستون‌هایی می‌ساختند که بر روی آنها صورت گردونه‌ها و اسب‌ها را نقش می‌کردند و همین نکته را هومر بدین گونه آورده است. که گویی اسبان می‌خواستند آن‌جا بمانند و تا جاودان در کنار پیکر پاتروکل باشند. (همان: ۵۴۳ و پاورقی همان صفحه)

در جای جای مهابهارات نیز به سوزاندن مردگان اشاره شده و نکته جالب دیگری که در این اثر به آن پرداخته شده این است که در میان هندوها مرسوم بوده که همسر



شخص فوت شده، خود را در کنار جسد همسرش می‌سوزانند به طوری که در این باره آمده: «مادری با کتی گفت: چون راجه پاند به جهت من هلاک گشته و این پسران چون به دعای تو متولد شده‌اند حکم فرزندان تو را دارند: مناسب است که من همراه راجه خود را بسوزانم» (مهابهارات، ج ۱، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

جایگاه سوزاندن مرده‌ها در میان اقوام هندی توسط شخصی به نام مهادیو پیوسته محافظت می‌شده «مهادیو موهای ژولیده دراز دارد و گاهی تراشیده شده است و جایی که مرده‌ها را می‌سوزانند همیشه می‌باشد و روزه بزرگ می‌دارد.» (مهابهارات، ج ۳: ۵۲۶)

لازم به ذکر است همان طور که پیشتر در توضیح واژه دخمه بیان شد، کلمه دخمه که در پهلوی دخمک به معنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را در آن می‌سوزانند، شاید بیان کننده این نکته باشد که ایرانیان در عهد باستان با هندیان در این عادت شریک بودند. چون هند و ایران از یک نژاد و از آریایی‌هایی هستند که از مأورای قفقاز حرکت کردند و به حدود سیحون و جیحون رسیدند بخشی از آنها به ایران آمدند و بخشی دیگر به هند رفتند لذا فرهنگ باستانی آنها همسان است. به ریگ وداها و گاته‌ها در ایران اگر خوب توجه شود این همسانی فرهنگی آشکارتر می‌گردد. بنابراین آئین مرده سوزی که امروزه حداقل بین اقوام ایرانی منسوخ گردیده در اکثر فرهنگ‌ها و اقوام مرسوم بوده ولی ساختن مقبره برای مرده هم‌چنان در بین مردمان سرزمین‌های مختلف از گذشته تا به امروز به قوت خود باقی است.

#### ۴- پوشیدن رخت ماتم

از مطالعه احوال و تاریخ گذشتگان چنین بر می‌آید که در میان برخی ملل و اقوام پوشیدن جامه سپید در وقت عزا معمول بوده است مانند سیاوش زمانی که می‌خواهد برای اثبات بی‌گناهی از میان آتش سهمگین عبور کند با جامه‌ای سفید که نشانه پاکی و عصمت و نیز علامت سیر به پیشگاه مرگ است به نزد پدر می‌آید.

سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار با جامه‌های سپید	لبی پر ز خنده دلی پر امید
... پراکنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم ساز و کفن

همچنین در اثر سترگ و کم نظیر شاه‌نامه جامه‌هایی با رنگ تیره چو پیروزه‌ای، لاجوردی و سیاه رخت سوگ و عزا ذکر گردیده است که به شواهدی از آن اشاره می‌کنیم. در هنگام کشته شدن سیامک به دست خزوران دیو:

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ دو چشم ابر خونین دو رخ بادرنگ

(همان، ج ۱: ۲۹)

و در مرگ ایرج پسر فریدون فردوسی پاکزاد چنین سروده:

همه جامه کرده کبود و سیاه نشسته به اندوه در سوگ شاه

(همان: ۸۴)

در گرشاسب‌نامه نیز در خبر یافتن فریدون از مرگ گرشاسب آمده.

بدین سوگ و غم در کبود و سیاه بید هفته‌ای با سران سپاه

(اسدی‌توسی: ۴۷۱)

در کتاب انه اید دیگر اثر حماسی ویرژیل آمده: ما آیین سوگ مرگ را برای پولیدور بر پا می‌داریم:

گوری از خاک بر زمین توده می‌شود و بر می‌آید، مهرابه‌هایی به یاد روان‌های مردگان افراخته می‌آید که با نوارهای سوگ و سروهای سیاه آراسته است. در این اثر نیز با این که به طور مستقیم به پوشیدن جامه سیاه به نشانه عزا و عزاداری اشاره نشده ولی کشیدن نوارهای سیاه بر مهرابه‌ها و سروهای محیط نشان از سیاهی سوگ و سوگواری دارد. (ویرژیل، ۱۳۶۹: ۹۰)

امروزه نیز در فرهنگ‌ها سیاه پوشیدن در مراسم عزاداری نشان غم و اندوه در سوگ عزیز از دست رفته است. شاید به این دلیل است که تمام رنگ‌ها که باعث زیبایی و رنگارنگی جهان می‌شوند در برابر چشم عزیز از دست رفته دیگر جلوه‌ای ندارد و همه سیاهی و تاریکی است به قول نظامی:

هفت رنگ است زیر هفت اورنگ نیست بالاتر از سیاهی رنگ

(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۸۱)

## ۵- ایام سوگواری و آداب و آیین آن

آنچنان که امروز مرسوم است ایام و روزهای سوگواری متفاوت بوده و در میان قبایل و فرق مختلف و نیز در داستان‌های شاهنامه این ایام سه روز گرفته تا هفت روز، یک ماه، چهل روز و یک سال ادامه داشته است. در زمینه مدّت ایام سوگواری شواهدی از شاهنامه ذکر می‌گردد.

منوچهر یک هفته با درد بود      دو چشمش پر آب و رخس زرد بود  
به هشتم پیامد منوچهر شاه      به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۳)

\*\*\*

نشستند یک ماه با سوگ شاه      سر ماه یکسر پیامد سپاه

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۸: ۱۷۷۳)

\*\*\*

چهل روز سوگ نیا داشت شاه      ز شادی شده دور و ز تاج و گاه

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۹۷۶)

\*\*\*

همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ      دو چشم ابر خونین و رخ باد رنگ  
... نشستند سالی چنین سوگوار      پیام آمد از داور کردگار

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۹-۳۰)

در گرشاسب‌نامه نیز درباره مدّت عزاداری چنین آمده:

بدین سوگ و غم در کبود و سیاه      بید هفته‌ای با سران سپاه  
به نزد نریمان چو یک هفته بود      یکی سوگ‌نامه فرستاد زود

(اسدی توسی: ۴۷۱)

جالب است که هومر نیز در اودیسه به مدت زمان عزاداری اشاره کرده و این مدت زمان قبل از سوزاندن جسد مرده بوده است به طوری که می‌گوید: «ای پسر نیک بخت پله، ای آخیلوس که همانند خدایانی، تو در میدان‌های تروا، دور از آرگوس، کشته شدی... چون دور از هنگامه جنگ ما تو را با کشتی‌ها بردیم، پس از آنکه پیکر زیبایت را با آب نیم گرم و بوی خوش شستیم تو را بر روی بستری گذاشتیم. آنگاه فرزندان

دائنه در کنار تو اشک‌های سوزان فراوان می‌ریختند و موهای خود را می‌کنند. مادرت چون از آن آگاه شد، با الهه‌های جاودانی دریا، از آب بیرون آمد، و فریادهای بسیار سخت بر روی خیزاب‌ها پراکنده شد و همه مردم آخایی را به خود لرزاند... آنگاه دختران پیرمرد دریا که با فریادهای بلند بر تو می‌گریستند گرداگرد تو را فرا گرفتند و جامه‌های خدایان را در برت کردند. سپس نه فرشته موسیقی و شعر در بزرگداشت تو سوگ‌نامه‌ای سرودند که بندهای آن پی در پی بود؛ در این دم هیچ یک از مردم، آرگوس را نمی‌دید که اشک بر چشم نداشت... خدایان جاودانی و آدمی زادگان ناپایدار هفده روز و هفده شب بر تو گریستند: روز هجدهم پیکر تو را در شراره‌ها افگندند و گرداگرد تو شماره بسیاری از گوسفندان پروار و گاوان نری که شاخ‌های خمیده داشتند کشتند. تو را پوشیده از جامه‌های خدایان و با خوش‌بوهای فراوان و انگبین شیرینی سوزانیدند. (هومر، ۱۳۷۰: ۵۳۵-۵۳۴) بنابر شواهدی که بیان شد در آیین‌ها و فرهنگ‌های مختلف مدت زمانی را برای بر پا کردن مراسم عزاداری اختصاص می‌دهند.

اما اندوه رسیدگان و ماتم زدگان از داغ فراق و غم سنگین، عنان اختیار از کف داده و مویه کنان و موی کنان چنگ بر رخ انداخته و زلفان خود را آشفته می‌سازند و گیسوان خود را می‌برند و خاک بر سر افشانده و گریبان می‌درند. نمونه‌هایی از این قبیل:

خروشی برآمد ز ایوان به زار	جهان شد پر از نام اسفندیار
به ایران ز هر سو که رفت آگهی	بینداخت هر کس کلاه مهی
... چو آگاه شد مادر و خواهران	ز ایوان برفتند با دختران
برهنه سر و پای پر گرد و خاک	به تن بر همه جامه کردند چاک

(فردوسی، ۱۳۸۰، ج ۶: ۱۲۱۳)

آتش به سرا افکندن وزین اسبان را نگون ساختن و دم آنها را بریدن نیز از آیین‌های سوگواری است که در شاه‌نامه و سایر آثار دیده می‌شود از آن جمله:

همه خسته روی و همه کنده موی	زبان شاه گوی و روان شاه جوی
بریده بش و دم اسپ سیاه	پشتوتن همی برد پیش سپاه
برو بر نهاده نگون‌سار زین	ز زین اندر آویخته گرز کین

(همان: ۱۲۱۳)

و در وفات گرشاسب آمده :

از ایوان به کیوان برآمد خروش      ز برزن فغان خاست و ز شهر جوش  
 بر آن خاک پاک آتش اندر زدند      همه کاخ و گلشن به هم بر زدند  
 ... زنان رخ زنان بانگ و زاری کنان      کنان مویه و موی مشکین کنان  
 ... بریده دم اسب بیش از هزار      نگون کرده زین و آلت کار زار

(اسدی توسی : ۴۶۸)

ویرژیل نیز به پریشان کردن مو از سوی عزاداران اشاره کرد آنجا که گفته: «تمامی سپاهیان و فرمان برداران پالاس، مردان تروایی، و زنان ایلین، با گیسوانی، به آیین سوگ پریشان، برگرد لاشه پالاس، تنگ، فراهم آمده اند تا آنه بر آستانه در بلند آشکار شد.» (ویرژیل، ۱۳۶۹ : ۳۵۳)

هومر نیز به آیین کندن مو در مراسم سوگواری اشاره کرده، آنجا که بیان می کند: «آن گاه ما در هکتور موهای خود را کند، پرده فروزان خود را از خود دور افکنند، و چشم بر پسر دوخت و هوا را از فریاد دل شکاف خود پر کرد. پدرش ناله های دردناک برآورد. گرداگرد ایشان فغان کردند، در همه شهر سر به گریستن نهادند، چنان می نمود که همه ایلین از فرازگاه برج هایش دستخوش شراره های خانمان سوز شده است. مردم به دشواری می توانستند آن پیرمرد را باز دارند: وی دل آزرده بود که او را از دردی که بدین سان به جا بود باز می دارند، می خواست خود را از دروازه تروا بیرون اندازد، در گل و لای غلتید، نام کسانی را که گرداگردش بودند می برد از ایشان درخواست می کرد و می گفت: ای دوستان من، مرا از گریستن باز مدارید.» (هومر، ۱۳۴۹ : ۶۶۹)

در میان هندیان نیز موی گشادن به رسم عزا و نوحه گران و گریستن بر مرده، از رسومات سوگواری می باشد به طوری که در مهابهارات آمده: «راجه پاند در زمانی که وفات یافت و او را می سوزانیدند، مادری زن او خود را بسوخت و سریر این هر دو را همراه آورده ایم. آنچه شرایط عزای او بوده باشد آن را به جا بیاورید، و ما از جایی که آمده ایم همان جا می رویم و این پسران راجه پاند را به شما سفارش می کنیم و شما را به خدا می سپاریم. پس دهتراشتر با بدر گفت: ای برادر، حالا آنچه زر و مال ضرور باشد از خزینه بگیر و آنچه شرایط عزیز ما راجه باند باشد، بجا بیاور، پس بهیکم و بدر و دیگر

بزرگان سریر را چه پاند و مادری را به اعزاز تمام برداشته نقراره و نفیر نواختند. و زر و مال بسیار همراه بود، در راه به فقرا و مساکین می‌دادند و زنان موی‌های گشاده نوحه کنان می‌رفتند تا به کنار آب گنگ رسیدند. پس جثه پاند و مادری را در آب گنگ انداختند بعد از آن به هستناپور بازگشتند و چند روز طعام بسیار به مردمان می‌دادند و زر و اسباب بسیار به برهمنان و سایر مردمان دادند.» (مه‌بهارات، ۱۳۸۰: ۹-۱۳۸)

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده در خصوص آیین سوگواری در بین اقوام و ملل مختلف با فرهنگ‌های متفاوت، نکته جالب توجه این است که مراسم بر پا کردن نماز برای میت فقط در بین مسلمانان رایج بوده، سنت حسنه‌ای است که موجب تسکین آلام و درد فراق گشته و یادآور این نکته است که «آنچه دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش» به طوری که در ظفرنامه بعد از فوت رسول خدا(ص) در ذکر تجهیز مصطفی(ص) آمده:

چو شد کار بیعت به یک ره تمام	برفتند پیش خدیو انام
به ترتیب تجهیز پرداختند	بزودی در آن کار بر ساختند
علی رفت و عباس و پوران او	چو فضل و چو قثم دو فرخنده خو
اسامه که بُد زید او را پدر	چو شقران غلام خدیو بشر
برفتند در کار غسل این مهان	بسی گفت و گو رفتشان اندر آن
که با جامه باید و را غسل داد	و گر خود برهنه به آید ز داد
بر این هاتفی داد آواز و گفت	که «با جامه شویدش اندر نهفت
غلامان بر او ریختند آب را	همی شستی او را علی مرتضی
سرافراز عباس و پوران او	همی کرد بر تخته اش رو به رو
بشستند و کردندش اندام خشک	دمیدی همی از تنش بوی مشک
دو بردیمانی ز بهر کفن	ببردند وز آن گشت پوشیده تن
از آن پس بر او اهل بیتش نماز	بکردند و پس راه دادند باز
گروه مهاجر نماز آن زمان	بکردند و انصاریان بعد از آن
چو کردند مردان سراسر نماز	از آن پس زنان نیز دادند ساز
پس از مرد و زن کودکان نیز باز	شدندی و کردند بر وی نماز

پس از بهر گور نبی هر کسی      سخن گفت از هر زمینی بسی  
مهان را بر آن گونه بد رای پاک      سپارند اندر بقیعیش به خاک  
ابوبکر گفتا: «رسول گزین      در این کار گفته است با من چنین:  
رسل را همان جا کز او جان پاک      برآید، همان جایگاه است خاک»  
کسی را تنازع نماند اندر این      همان جایگه گشت بهرش گزین

(مستوفی، ۱۳۸۰: ۸-۴۲۷)

### سخن آخر:

چنان‌که در فرهنگ‌ها و رسوم اقوام گوناگو آمده، آیین کفن و دفن و سوگواری در هر سرزمینی به گونه ای خاص که دربر گرفته از دل تمدن و فرهنگ آن ملل بوده نمایان شده، اما برخی از این آداب بین مردمان سرزمین‌های مختلف مشترک بوده است، از آن جمله: شستن مرده و کفن کردن او و حمل او با تابوت برای سوزاندن یا دفن کردن که هر کدام از این آیین‌ها به روش خاص خود و متناسب با فرهنگ مردمان صاحب عزا صورت می‌گرفته است و بُعد دیگر از آداب سوگواری بین ملت‌ها وجود برخی رفتارها و اعمال نمادینی بود که حکایت از سوگ و دردمندی سوگواران می‌کرد. مثلاً روی خستن و در خاک غلتیدن و موی گشادن و موی بریدن و خانه و سایر اسباب مرده را به آتش کشیدن و غیره.

در نهایت آنکه سوگواران بر اساس نوشته برخی از فرهنگ‌ها لباس ماتم بر تن کرده و با ناله و زاری به مدت یک هفته، یک ماه یا چهل روز و گاه یک سال به عزاداری عزیز از دست رفته خود می‌پرداختند اما حکیم نظامی چه خوب سروده آن جا که گفته:

بجز مرگ هر مشکلی را که هست      به چاره گری چاره آمد به دست  
... به جای غباری که بر سر کنید      به آمرزش من زبان تر کنید

(نظامی گنجوی، ۱۳۷۰: ۱۶۱)

### منابع و مأخذ:

- ۱- آذرگشسب، موبد اردشیر (۱۳۵۸)، کتاب مراسم و آداب زرتشتیان، تهران: فروهر.
- ۲- اسدی طوسی، حکیم ابونصر علی بن احمد(بی‌تا)، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، از روی نسخه‌های قدیم کتابخانه‌های ایران در اروپا
- ۳- دهخدا، علی اکبر(۱۳۳۹)، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین، تهران: سیروس.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۷۸)، شاه‌نامه؛ بر اساس نسخه‌ی نه جلدی، چ مسکو، تهران: ققنوس.
- ۵- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۰)، ظفرنامه، تصحیح و ترفیح: پروین باقری اهرجانی، زیر نظر مهدی مدائنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- مه‌بهارات(۱۳۸۰)، بزرگ‌ترین منظومه‌ی کهنه‌ی موجود جهان به زبان سانسکریت، ترجمه: میر غیاث‌الدین مشهور به نقب‌خان به تصحیح و تحشیه: سید محمد رضا نائینی و ن.س. شوکلا، ج اول تا چهارم، تهران: طهوری.
- ۷- نظامی گنجوی (۱۳۷۰)، اسکندرنامه (شرف‌نامه، اقبال‌نامه)، تصحیح و مقدمه: پژمان بختیاری، تهران: پگاه.
- ۸- نظامی گنجوی (۱۳۷۶)، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۹- ویرژیل (۱۳۶۹)، انه اید، ترجمه میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- هومر، اودیسه (۱۳۷۰)، ترجمه، سعید نفیسی، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۱- هومر (۱۳۴۹)، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.